##### چهل گام با امام

|  |
| --- |
| کلمه نخستگام نهم: فروتنى براى حقگام نهادن در مسیر حق و در آمدن در سلک سالکان کوى دوست جز به کرنش در مقابل حق و بریدن از هر آنچه سالک را به ایستادگى و مقابله در برابر حقایق، معارف و وظایف شرع انور مى کشاند، امکان ندارد. فروتنى و خضوع باید نخست قلب و جان سالک را در بر گیرد و ثمره آن، عمل و رفتار خاضعانه در مقابل مظاهر حق و همراهى با حقایق مى باشد. ادعاى ایمان نیز جز با خضوع در مقابل حق و فانى ساختن خواست هاى خویش در خواست الهى پذیرفته نخواهد بود. تا چهره قلب خاضعانه روى به سوى حقیقت و مظاهر آن نیاورد و تا پرده هاى خودبینى و عصبیّت و تکبر را براى پذیرش حق به کنارى نزند چگونه مى تواند روى به سوى کوى حق آورد و دل به کعبه آمال عارفان بندد.تعصب ها و بستگى هاى قومى، خویشاوندى، فکرى، سیاسى و جناحى، کرنش دل در مقابل حق و خضوع آن در پذیرش حقایق را از میان مى برد و آدمى را به کبر ورزیدن در مقابل خداوند و به خود گرفتن روحیه استکبارى مى کشاند. این است که در سخنان اولیاى دین(ع) نسبت به تعصب ورزى به عنوان یکى از عوامل زوال ایمان و گرفتار آمدن به آتش دوزخ هشدار داده شده است. از جمله این سخن امام صادق(ع) که:«من تَعَصَّبَ او تُعْصُّبَ له فَقَدْ خَلَعَ ربق الایمان من عنفه؛کسى که تعصب بورزد یا نسبت به او تعصب ورزیده شود، ریسمان ایمان از گردن او باز شود.»و این کنایه از خروج ایمان از وى مى باشد. نکته قابل توجه در این رهنمود این است که هم به آنان که دچار عصبیت هاى غلط مى گردند هشدار داده است و هم به آنان که مرکز و محور چنین تعصب هایى مى گردند و دیگران را از تعصب ورزیدن غلط نسبت به خود باز نمى دارند.حضرت امام خمینى، آن سالک خاضع که همه عمرش تعصبى جز به حق نداشت، در این خصوص مى نویسد:«آینه قلب اگر به زنگار خودخواهى و خویشاوندپرستى و عصبیت بى موقع جاهلیت محجوب شود، در او جلوه نور ایمان نشود، و خلوتگاه خاصّ ذوالجلال ـ تعالى ـ نشود. قلب کسى مورد تجلیات نور ایمان و معارف است که پایبند قواعد دینیه و ذمّه او رهین قوانین عقلیه باشد و متحرک به تحریک عقل و شرع گردد، و هیچ یک از عادات و اخلاق و مأنوسات، وجود او را نلرزاند و مایل از راه مستقیم نکند.وقتى انسان دعوى اسلام و ایمان مى تواند نماید که تسلیم حقایق و خاضع براى آنها باشد، و مقاصد خود را هر چه بزرگ است، فانى در مقاصد ولى نعمت خود کند. و خود و اراده خود را فداى اراده مولاى حقیقى کند. البته چنین شخصى از عصبیت جاهلیت عارى و برمى گردد، و وجهه قلبش به سوى حقایق متوجه و پرده هاى ضخیم جهل و عصبیت، چشم او را نگیرد. و در مقام اجراى حق و اظهار کلمه حقیقت پاى بر فرق تمام تعلقات و ارتباطات نهد، و تمام خویشاوندى ها و عادات را در پیشگاه مقصد ولىّ النعم قربان کند، واگر عصبیت اسلامیت با عصبیت جاهلیت تعارض کند، عصبیت اسلامیت و حق خواهى را مقدم دارد.»اینکه منشأ فروتنى در مقابل حق و مظاهر آن و طبعا فروتنى در برابر آنان که حق مى گویند و هدفى جز حق ندارند و به حق فرا مى خوانند، چیست و راه وصول به آن کدام است و علقه ها و رشته هاى عصبیت را چگونه باید گسیخت، پرسش هایى است که سالک حق باید به آن اهتمام ورزد، اما در یک رهنمود کلى که حضرت امام(قده) در همین زمینه مى دهد به معرفتى اشاره مى کند که باید در باور عارف وجود داشته باشد و منشأ اثر در رفتار و اعمال او گردد:«انسان عارف به حقایق مى داند که تمام عصبه ها و ارتباطات و تعلقات، یک امور عرضیه زایله اى است، مگر ارتباط بین خالق و مخلوق و عصبیت حقیقیّه که آن امر ذاتى غیر قابل زوال است که از تمام ارتباط ها محکم تر و از جمیع حسب و نسب ها بالاتر است.»«منبع: چهل حدیث، ص148 ـ 147»گام دهم: توبهیکى از منازل اساسى در سلوک سالک، منزل توبه است؛ منزلى بس دشوار و سرنوشت ساز. سخن در باب توبه بسیار است و حدیث فراوان؛ توبه را شرایطى است و تائب را مراحلى، و هر مرحله اى را شرطى است و هر شرطى را همتى مردانه لازم است؛ همتى به بلندى کدورت طبیعت تا نورانیت ملکوت؛ به دشوارى در آمدن از چاه نفس و برآمدن بر ستاره پرنورى که «کانّها کوکبٌ درّىٌ یُوْقَدُ مِنْ شجرةٍ مبارکةٍ». این است که حضرت امام آن را یکى از منازل مهم و مشکل مى شمارد و حقیقت آن را بازگشت از طبیعت به سوى روحانیت نفس مى داند:«بدان که توبه یکى از منازل مهمه مشکله است، و آن عبارت است از رجوع از طبیعت به سوى روحانیت نفس، بعد از آنکه به واسطه معاصى و کدورت نافرمانى، نور فطرت و روحانیت، محجوب به ظلمت طبیعت شده [است].»آنگاه در شرح اجمالى این موضوع مى نویسد:«نفس در بدو فطرت (= خلقت)، خالى ازهر نحو کمال و جمال و نور و بهجت است، چنانچه خالى از مقابلات آنها نیز هست. گویى صفحه اى است خالى از مطلق نقوش؛ نه داراى کمالات روحانى و نه متّصف به اضداد آن است. ولى نور استعداد و لیاقت براى حصول هر مقامى در او ودیعه گذاشته شده است، و فطرت او بر استقامت و خمیره او مخمّر به انوار ذاتیّه است. و چون ارتکاب معاصى کند به واسطه آن در دل او کدورتى حاصل شود، و هر چه معاصى بیشتر شود، کدورت و ظلمت افزون گردد. تا آنکه یکسره قلب تاریک و ظلمانى شود، و نور فطرت منطقى گردد و به شقاوت ابدى رسد.»نقش توبه در همین جا آشکار مى شود، چرا که در فاصله میان پاکى اولیه نفس تا سیاه شدن همه صفحه آن و خاموش شدن کامل نور فطرت، فرصت هاى بى شمارى است که از آن مى توان براى زدودن تاریکى ها و روشن نگه داشتن چراغ فطرت بهره جست و پس از طى منزل «یقظه» و بیدارى که گذشت به خانه توبه روى آورد و صفحه نفس را دوباره به نور فطرت روشن ساخت. حضرت امام در ادامه، همین نکته را یادآور مى شود:«اگر در بین این حالات، قبل از فرا گرفتن ظلمت تمام صفحه قلب را، از خواب غفلت بیدار شد، و پس از منزل یقظه به منزل توبه وارد شد و حظوظ این منزل را به شرایطى که اجمالى از آن در این اوراق ان شاءاللّه ذکر مى شود، استیفا کرد، از حالات ظلمانیه و کدورات طبیعیه برگشت مى نماید به حال نور فطرت اصلى و روحانیت ذاتیه خود. گویى صفحه اى مى شود باز خالى از کمالات و اضداد آن. چنانچه در حدیث شریف مشهود است «التائبُ مِنَ الذنبِ کَمَنْ لا ذنبَ له؛ رجوع کننده از گناه مثل کسى است که گناه نداشته باشد.»آنگاه امام در نتیجه گیرى و جمع بندى آنچه گذشت مى افزاید:«پس معلوم شد که حقیقت توبه، رجوع از احکام و تبعات طبیعت است به سوى احکام روحانیت و فطرت. چنانچه حقیقت انابه، رجوع از فطرت و روحانیت است به سوى خدا و سفر کردن و مهاجرت نمودن از بیت نفس است به سوى سرمنزل مقصود. پس منزل توبه، مقدّم بر منزل انابه است.»«منبع: چهل حدیث، حدیث هفدهم»پى نوشتها: ــــــــــــــــــــــــــ |

**پدیدآورنده: سیدضیاء مرتضوى**